

دکتر طاهره عظیم زاده طهرانی  
استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

## جایگاه رحمت در رفتار محمد رسول الله(ص)

### چکیده

پیامبر(ص) در ده سال زندگی خود در مدینه بیشتر روزگار خود را در جنگ و جهاد گذراندند. این موجب شده که برخی تصور کنند آن حضرت در مدینه به خشونت رو آورده است. یکی از راه‌های یافتن پاسخی محققانه و برخاسته از واقعیت، دقت در کردارهای پیامبر(ص) در برابر مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت در مدینه است. به این جهت این مقاله درصدد است که رفتار پیامبر(ص) را در برابر مشرکان و منافقان و اهل کتاب مطرح کرده و جایگاه رحمت را در رفتار آن حضرت با این گروه‌ها بررسی کند.

### کلیدواژه‌ها:

پیامبر(ص)، مشرکان مکه، منافقان، یهودیان، مسیحیان، مجوسان

## مقدمه

قرآن نخستین منبعی است که نسبت رحمت به پیامبر داده است و در آیه‌ای او را رحمتی برای جهانیان (رحمة للعالمین، انبیاء: ۱۰۷) و در آیه‌ای دیگر رحمتی برای مؤمنان (و رحمة للذین امنو منکم، توبه: ۶۱) می‌خواند و او را رئوف و رحیم با مؤمنان (و بالمؤمنین رئوف رحیم، توبه: ۱۲۸) معرفی می‌کند. هم چنین می‌فرماید که از رحمت خداست که تو ملایم و نرمخو هستی، اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از گرد تو متفرق می‌شدند (آل عمران: ۱۵۹). نیز در قرآن کریم آمده است که پیامبر(ص) برای هدایت مردم عشق می‌ورزید و از این بابت رنج زیادی متحمل می‌شد (توبه: ۱۲۸). علی(ع) می‌فرماید پیامبر(ص) خیرخواهی را به نهایت رساند (نهج البلاغه: ۸۸).<sup>۱</sup> وی آن حضرت را پزشکی پویا معرفی می‌کند که خود به دنبال بیمارانش می‌رود و برای مداوای آنها می‌کوشد. (همان، ۱۰۱)

به رغم این آیات و سخنان، تعداد جنگ‌های پیامبر(ص) در مدینه و پیشروی‌های سریع مسلمانان چنان که به نوشته‌ی دکتر حمید الله (رسول اکرم در میدان جنگ، ۲۰-۱۹)، با استقرار پیامبر در مدینه، قلمرو مسلمانان به قرار روزی ۲۷۴ میل مربع توسعه یافت، موجب گردیده است که برخی از مشرکان آن حضرت را جنگ طلب معرفی کنند و رفتار آن حضرت را در مدینه هم چون شخصی می‌دانند که برای رسیدن به مقصود به هر کاری دست می‌زد و گمان می‌کرد که هدف وسیله را تظہیر و تبرئه می‌کند. (رک: زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ۲۶۵)

بررسی جنگ‌های پیامبر(ص) و آمار کشته شدگان می‌تواند حقیقت را روشن سازد که نیاز به پژوهشی دیگر دارد. کردار پیامبر(ص) نیز با مخالفان و غیر مسلمانان نشان دهنده‌ی شیوه‌ی رفتار پیامبر(ص) با مردم است و بدین وسیله درستی و نادرستی نظر مخالفان روشن می‌گردد.

## پیامبر و مشرکان

رهبری مشرکان را در برابر پیامبر(ص) ابوسفیان به عهده داشت به این جهت توجه به کردار پیامبر(ص) در برابر ناملایمات و اهانت‌های او قابل اهمیت است.

ابوسفیان ابتدا شیوه‌ی مبارزه مستقیم با اسلام را پیش گرفت و جنگ‌های بدر (سال دوم هجرت)، احد (سال سوم هجرت) و خندق (سال پنجم هجرت) را بر ضد مسلمانان رهبری کرد و بعد از صلح حدیبیه متوجه شد که این شیوه، موفقیتی در پی نداشته است پس روش خود را تغییر داد و سرانجام زمانی که گسترش و عظمت سپاه محمد(ص) را در فتح مکه (سال هشتم هجرت) مشاهده کرد به دیدار عباس عموی پیامبر شتافت تا تصمیم مناسبی اتخاذ نمایند. یکی از صحابه، ابوسفیان را شناخت و در صدد کشتن او برآمد اما عباس، ابوسفیان را نزد رسول خدا برد و گفت من او را امان داده‌ام. در نتیجه، جان ابوسفیان در امان ماند؛ سپس عباس مأمور شد که او را نزد خود نگهداری کند و صبح بار دیگر او را پیش رسول خدا آورد. ابوسفیان در پاسخ رسول خدا که آیا به خدای واحد اعتقاد دارد گفت چرا ولی اعتراف کرد که هنوز پیامبری حضرت محمد(ص) را قبول ندارد (الطبری، تاریخ، ۲/ ۳۳۱). ابن اثیر، الکامل، ۲/ ۲۴۴ و پس از این که اسلام آورد از این امتیاز که هر که به خانه‌ی او پناه برد در امان است، برخوردار گردید. (همان‌جا)

ابوسفیان پس از اسلام آوردن، هم‌چنان در انتظار شکست مسلمانان بود و در جنگ حنین با قبیله‌ی هوازن از گریختن مسلمانان در برابر دشمن شادمان گردید. (یعقوبی، تاریخ، ۲/ ۴۲۴)

پیامبر برای این که مسئولیتی به او بدهد او را به طائف فرستاد اما ابوسفیان از قبیله‌ی ثقیف شکست خورد و بهانه آورد که مرا با مردمی زبون از هذیل و اعراب فرستادی که کاری از آنها ساخته نبود. پیامبر پاسخی نداد و خود رهسپار طائف گردید. (آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ۵۹۵)

با وجود رفتارهای ابوسفیان، هنگام تقسیم غنایم حنین، پیامبر(ص) از سهم مولفه القلوب (دلجویی شدگان) که به افراد تازه مسلمان (هر چند مشرک و منافق و دو دل در

ایمان) تعلق گرفت به ابوسفیان و دو پسرش معاویه و یزید هر یک، صد شتر و چهل اوقیه<sup>۱</sup> نقره دادند. (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲/ ۱۵۳؛ ابن هشام، السیره، ۴/ ۹۲۹)

نه تنها ابوسفیان بلکه مشرکان مکه بیش از اقوام دیگر پیامبر را آزار دادند و نهایت سعی خود را در مخالفت با آن حضرت به کار بردند تا آنجا که موجب هجرت پیامبر از مکه به مدینه گردیدند؛ اما همواره لطف پیامبر(ص) شامل حال آنها می‌گردید چنانچه آن حضرت هنگام بازگشت از خیبر به مکه که قحطی رخ داده بود، مقداری طلا برای ابوسفیان، صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو که هنوز مسلمان نشده بودند و در آزار آن حضرت کوتاهی نداشتند، فرستاد. صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو از گرفتن آن امتناع کردند و ابوسفیان آن را گرفته بر بینوایان قریش تقسیم کرد. (یعقوبی، تاریخ، ۱/ ۴۱۶)

سال هشتم هجرت که پیامبر(ص) در رأس سپاهی ده هزار نفری و مجهز به سلاح به سوی مکه حرکت کرد، با درخواست امان ابوسفیان و عباس موافقت کرد و با آرامش وارد مکه شدند؛ در منطقه خندمه - کوهی در مکه - که چند تن از قریش حمله کرده و چند مسلمان را کشتند، درگیری رخ داد. تعداد کشته‌های مشرکان را بین دوازده نفر (الطبری، تاریخ الطبری، ۱۲/ ۳۳۶) و حداکثر ۲۴ تن (واقعی، المغازی، ۱۲/ ۸۲۵) ذکر کرده‌اند. پیامبر(ص) علاوه بر انتخاب محل‌های مخصوصی برای پناه بردن، شخصی را مأمور کرد تا فریاد زند هر کس در زیر این پرچم درآید در امان است. (آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ۵۶۱)

با همه رفتارهای نامناسب مردم مکه با پیامبر، با شناختی که از پیامبر داشتند، هنگام فتح از آن حضرت، انتظار رفتاری جوانمردانه و بزرگووارانه داشتند، پیامبر نیز فرمود اکنون من همان را به شما می‌گویم که برادرم یوسف گفت، امروز ملامتی بر شما نیست. (یعقوبی، تاریخ، ۱/ ۴۲۰) هم چنین فرمود: ای گروه قریش خداوند نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخت. مردم همه از آدم‌اند و آدم از خاک (همان جا)

تعداد کسانی را که پیامبر هنگام فتح مکه، دستور کشتن آنها را داد، شش مرد و چهار زن (الطبری، تاریخ الطبری، ۱۲/ ۳۳۸) و به قولی پنج مرد و چهار زن (یعقوبی، تاریخ، ۱/ ۴۱۹) بودند. سرانجام این افراد جالب می‌باشد و فقط چهار تن از آنها به قتل رسیدند.

چهار زنی که دستور کشتن آنها صادر شد فرتنی، قریبه، ساره و هند بودند که سه تن آنها نجات یافتند. فرتنی و قریبه دو کنیز خواننده‌ی عبدالله بن هلال بن خطل بودند

که اشعاری در هجو رسول خدا می‌خواندند و با آوازهای خود مردم را بر ضد پیامبر تحریک می‌کردند. پیامبر دستور قتل آنها را داد ولی فرتنی گریخت و بعد اسلام آورد و کسی متعرض او نگردید. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۸۶۹؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ۳/ ۵۶۵)

ساره زنی جاسوس بود که پیش از فتح مکه اطلاعات مسلمانان را برای صفوان بن امیه، سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابوجهل به مکه می‌رساند (المقریزی، الامتاع الاسماع، ۱/ ۳۵۲) و برای آزار رسول خدا فعالیت می‌کرد. برای او از رسول خدا امان گرفتند، زنده ماند و کسی به او آسیبی نرساند. (ابن هشام، السیره، ۴/ ۸۶۹)

هند همسر ابوسفیان زن دیگری بود که دستور کشته شدن او صادر شد. وی در مکه رسول خدا را مسخره می‌کرد و نقش مؤثری در جنگ‌ها داشت. لقب آكلة الاکباد (خورنده‌ی جگرها) را به علت خوردن جگر حمزه سید الشهداء در جنگ احد به خود اختصاص داد. (الثقفی، الغارات، ۲/ ۶۴۷؛ ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ۱/ ۱۰۰) پس از این که ابوسفیان اسلام آورد، هند هم چنان بر شرک خود باقی بود و ابوسفیان را مسخره می‌کرد. سرانجام در میان زنان قریش نزد رسول خدا آمد و پیامبر او را بخشید.

از میان مردان، رسول خدا دستور کشتن عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن هلال بن خطل ادرمی، حریرث بن نفید، مقیس بن صبابه، عکرمة بن ابوجهل، هباربن اسود و وحشی<sup>۱</sup> را صادر نمود، که چهار تن نجات یافتند.

عبدالله بن سعد بن ابی سرح پس از اسلام آوردن، در تحریف قرآن کوشش می‌کرد و می‌گفت محمد نمی‌فهمد (مقبوبی، تاریخ، ۱/ ۴۱۹)؛ پس از چندی مرتد شد و به مکه گریخت. در روز فتح مکه، عثمان برادر رضاعی او، از رسول خدا برایش امان گرفت، پیامبر (ص) نیز امان داد. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۸۶۷) وی در زمان عمر و عثمان به مقام استانداری رسید و در روزگار عثمان در آزار مردم مصر کوشید. مردم بر ضد او شورش کردند و یکی از علل قتل عثمان، ابقای او بر حکومت مصر بود.

۱- تعداد این مردان هفت تن است در حالی که طبری (۲/ ۳۳۸) نوشته است پیامبر (ص) دستور قتل شش مرد را صادر کرده. ممکن است یکی از این افراد به اشتباه ذکر شده است.

عکرمه بن ابی جهل، که سریه‌هایی را بر ضد اسلام فرماندهی کرد (آبتی، تاریخ پیامبر، ۲۴۹) و در جنگ‌های بدر و احد و خندق (واقعی، المغازی، ۸۷/۱، ۲۰۲، ۴۶۸) نقش مهمی داشت و در روز فتح مکه هم گروهی را برای جنگ با پیامبر سازمان‌دهی کرد (الطبری، تاریخ، ۱/۲، ۳۳۴)، محکوم به مرگ گردید. او پس از شکست در خندمه در هنگام فتح مکه، به یمن گریخت. زنش ام حکیم اسلام آورد و برای شوهر از رسول خدا امان گرفت، سپس به یمن رفت و او را پیش پیامبر(ص) آورد. هنگامی که عکرمه به نزدیکی مکه رسید، رسول خدا به اصحاب سفارش کرد وقتی عکرمه آمد به پدرش ابوجهل (که در جنگ بدر کشته شده بود و از مخالفان پیامبر اسلام بود)، دشنام ندهید تا آزرده خاطر نشود. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴، ۸۶۹)

هباربن اسود شخصی بود که هنگام مهاجرت زینب دختر پیامبر از مکه به مدینه به تعقیب او پرداخت و نیزه‌اش را در کجاوه زینب فرو برد، به گونه‌ای که زینب سخت ترسید و جنین خود را سقط کرد. (ابن هشام، السیره النبویه، ۱/۲، ۴۸۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۴/۱۵۳) پیامبر(ص) دستور کشتن او را داد. هبار روز فتح مکه ابتدا پنهان شد و بعد نزد پیامبر آمد و مسلمان شد و اظهار داشت: از تو گریختم تا به سرزمین ایران (عجم‌ها) بروم اما بزرگواری و بخشندگی تو را به یاد آوردم و به گذشت تو از کسانی که با تو نادانی کردند، امیدوار شدم. حضرت او را عفو کرد. (ابن اثیر، اسدالغابه، ۵/۵۳) و فرمود اسلام گذشته را از بین می‌برد و از تعرض به او نهی فرمود. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۴)

وحشی قاتل حمزه سید الشهداء از افراد دیگری بود که پیامبر دستور قتل او را داد. وی هنگام فتح مکه به طائف گریخت و سال بعد با وفد طائف به مدینه آمد. مسلمان شد و امان یافت. (القاضی النعمان، شرح الاخبار، ۱/۲۶۸)

افراد دیگری نیز بودند که در روز فتح مکه گریختند و چندی بعد نزد رسول خدا آمدند و یا پیامبر به دنبال آنها فرستاد و از گناهانشان درگذشت، چون دو پسر ابولهب، عتبه و معتب که مادرشان ام جمیل بود و قرآن از او به عنوان هیزم آتش فروز جهنم (حمالة الحطب، سوره تبت: ۵) یاد کرده است. پیامبر(ص) از عباس سراغ آنان را گرفت؛ عباس به دنبال آنها رفت. نزد رسول خدا آمده و اسلام آوردند. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۴/۴۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۳/۱۴۳۰)

شخص دیگری حویطب بن عبدالعزی بود. وی پس از صلح حدیبیه هنگامی که پیامبر(ص) برای زیارت به مکه آمدند، مأمور اخراج پیامبر پس از پایان یافتن مهلت بود. پیامبر خواستند که غذایی فراهم کنند تا با هم بخورند، اجازه نداد و خواست هر چه زودتر از مکه خارج شوند. (الطبری، تاریخ، ۱۲ / ۳۱۰) پس از فتح مکه حویطب از عاقبت خود می‌ترسید، فرار کرد ولی ابوذر او را یافت و به اطلاع پیامبر رساند. حضرت فرمود جز افرادی که دستور قتل آنها داده شده بقیه در امان هستند. ابوذر به او خبر داد و نزد پیامبر آمد و مسلمان شد. (الطبری، المنتخب من ذیل المذیل، ۲۲؛ ابن الانیر، الکامل، ۱۲ / ۲۵۱)

صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو هم که همراه عکرمه بن ابوجهل روز فتح مکه گروه مقاومت تشکیل داده بودند، امان یافتند. سابقه خیانت‌ها و آزار و اذیت آنها نسبت به رسول خدا در کتاب‌ها به روشنی بیان شده است. (ر.ک ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱۱ / ۲۲۳؛ واقدی، المغازی، ۲ / ۸۲۳)

صفوان بن امیه گریخت. وهب بن عمیر پیامبر را چنین وصف کرد: حلیم‌تر و کریم‌تر از آن است که تو از او بترسی. صفوان دو ماه از پیامبر امان خواست تا صلاح خود را بیندیشد. پیامبر فرمود چهار ماه در امان هستی. (الطبری، تاریخ الطبری، ۲ / ۳۲۸) صفوان در حالی که مسلمان نشده بود در جنگ‌های حنین و طائف شرکت کرد و همراه پیامبر بود. (الصنعانی، المصنف، ۷ / ۱۷۰)

سهیل بن عمرو نیز در خانه‌ی خویش پنهان شد و پسر خود عبدالله را فرستاد تا برای او از پیامبر(ص) امان بگیرد. وی از پیمان شکنان صلح حدیبیه بود که همراه جمعی به قبیله‌ی خزاعه - هم پیمانان پیامبر - حمله بردند و بیش از بیست تن از آنها را به قتل رساندند؛ همین موجب گردید که پیامبر(ص) به فکر فتح مکه بیفتد (مقریزی، امتاع الاسماع، ۳۴۸)؛ با وجود این، پیامبر به او امان داد. وی نیز هم چنان بر دین خود بود و مدتی بعد اسلام آورد. پیامبر(ص) به او صد شتر از سهم مؤلفه القلوب بخشید. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۵ / ۴۵۳)

هنگام فتح مکه عبدالله بن زبغری، یکی دیگر از مشرکان مکه، به نجران گریخت. حسان بن ثابت برای او اشعاری فرستاد تا امیدوار شود. او بازگشت و امان یافت و مسلمان شد. (الطبری، تاریخ، ۱۲ / ۳۳۹)

از مطالبی که تا کنون مطرح گردیده، معلوم می‌شود که هر گاه یکی از مسلمانان به یکی از مشرکان امان می‌داد، حتی اگر دستور قتل او توسط خود پیامبر صادر شده بود پیامبر به آن شخص امان می‌داد و در این مورد زن یا مرد، تازه مسلمان یا شخصی که در اسلام دودل بود، فرقی نداشت و این امان، تخلف ناپذیر بود. ام هانی خواهر علی(ع) به دو تن از مشرکان به نام‌های حارث بن هشام و زهیر بن ابی امیه که از خویشاوندان همسرش بودند پناه داد، علی(ع) اعتراض کرد، ام هانی به نزد پیامبر رفت، حضرت فرمود ما هم به هر کس که تو پناه داده‌ای پناه دادیم و هر کس را امان داده‌ای در امان است، علی هم نباید به آنها آسیبی برساند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۸۶۹)

رحمت و گذشت پیامبر(ص) شامل همه‌ی مشرکان می‌گردید و مخصوص مشرکان مکه نبود. چنان که اسرای جنگ حنین را با وجود اعتراض گروهی از مسلمانان آزاد کرد و به آنان برگرداند. (واقعی، المغازی، ۱۲/ ۷۰۵) آن حضرت حتی اجازه‌ی دشنام دادن به مردگان مشرکان نمی‌داد. (همان، ۳/ ۷۲۳)

از کسانی که برای ویران ساختن بت و بتکده مشرکان می‌فرستاد، می‌خواست تا به مردم سلام کنند، خوراکی ببخشند و آنها را چون بستگان محترم خویش بدانند و کردار زشت خود را با نیک‌ی جبران کنند. (واقعی، المغازی، ۷۰۳)

هنگامی که ثمامه بن اثال فرمانروای یمامه اسیر شد، پیامبر دستور داد که با او نیک‌ی کنند، غذا برای او تهیه کرده و شتر شیرده خود را در اختیار او قرار داد و هرگاه بر ثمامه می‌گذشت، می‌گفت اسلام بیاور و او نمی‌پذیرفت. مدتی بعد پیامبر او را بدون این که ایمان بیاورد، آزاد کرد. او نیز برگشت و اسلام آورد. سپس به یمامه رفت و جلو صادرات به مکه را گرفت. قریش که به گندم یمامه وابسته بودند به پیامبر شکایت کردند. با وجودی که هنوز مکه فتح نشده و قریشی‌ها مسلمان نشده بودند پیامبر از ثمامه خواست خواربار مکه را آزاد کند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۴۰۵۴) وی بعد نیز جلو مسیلمه کذاب ایستادگی کرد. (ابن اعمش، کتاب الفتوح، ۱/ ۴۰)



## پیامبر(ص) و منافقان

پس از هجرت پیامبر(ص) به مکه عده‌ای به ظاهر اسلام آوردند در حالی که منافق بودند از جمله عبدالله بن ابی که به عنوان رئیس منافقان شناخته شده است. رفتار پیامبر(ص) با او و کار شکنی‌هایش تا زمانی که زنده بود از اهمیت خاصی برخوردار است. اشکال تراشی‌ها و بهانه‌گیری‌های او در جنگ‌های احد (واقعی، المغازی، ۲۱۹/۱) و تبوک (همان، ۹۹۵/۲)، همکاری‌ها و تشویق‌های او نسبت به هم پیمانان یهودیش بنی قینقاع (همان، ۱۷۷/۱) و بنی نضیر (همان، ۳۶۸/۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۰۸/۱) در تاریخ مشهور است. در جنگ مریسیع با بنی المصطلق، هنگامی که بین یکی از مهاجران و یکی از انصار، بر سر آب درگیری پیش آمد، عبدالله بن ابی، نفاق خود را آشکار کرد و مثل خود را با مهاجران به پرورش سگی تشبیه کرد که فربه‌اش کرده‌اند تا آنها را بخورد و قسم خورد به هنگام بازگشت به مدینه، آنها که عزیزان مدینه‌اند مهاجران را زبون و بیچاره می‌کنند. (واقعی، المغازی، ۴۱۶/۱)

این خبر را زیدبن ارقم به پیامبر رساند. پیامبر ابتدا مطلب را نپذیرفت و به زیدبن ارقم فرمود شاید از روی خشم سخن می‌گویی، قسم خورد نه، فرمود شاید به خطا شنیده‌ای، سوگند یاد کرد، خیر؛ فرمود شاید امر بر تو مشتبه شده است، باز سوگند خورد که خیر. پیامبر که متوجه شدند این خبر بین لشکر شایع شده و افرادی پیشنهاد می‌کنند عبدالله بن ابی را به قتل برسانند اجازه نداد و فرمود مردم خواهند گفت، محمد اصحاب خود را می‌کشد. (همان، ۴۱۷/۱) سپس برای این که مردم را مشغول کند که دیگر در موضوع عبدالله بحث نکنند، دستور داد آن روز تا شب و آن شب تا صبح و فردای آن روز حرکت کنند. (ابن کثیر، السیره النبویه، ۳/۳۰۰)

پسر عبدالله بن ابی پدر را سرزنش کرد و از پیامبر خواست اجازه دهد خود او پدرش را بکشد تا به فکر گرفتن انتقام از قاتل پدر نیفتد، پیامبر فرمود نه با وی مدارا می‌کنیم و تا در میان ما باشد با او به نیکی رفتار می‌کنیم و به عمر که پیشنهاد کشتن عبدالله بن ابی را داده بود اجازه نداد و بعدها گفت به خدا قسم اگر آن روز که گفتمی او را بکش، او را کشته بودم کسانی به خاطر او ناراحت می‌شدند. ولی اگر امروز دستور دهم همان‌ها او را می‌کشند. (ابن هشام، السیره، ۳/۷۶۱) البته پیامبر هرگز چنین دستوری را نداد. پس از

نزول سوره‌ی منافقون که ثابت شد عبدالله بن ابی آن سخنان را گفته است پیامبر همچنان با او مدارا کرد.

در جنگ تبوک (سال نهم هجرت) عبدالله بن ابی همراه جمعی از یاران خود که شامل یهودیان و منافقان می‌شد در محلی جدا از رسول خدا اردو زد، سپس از همان جا به مدینه بازگشت به این بهانه که چنگ با رومیان بازیچه نیست. پس از بازگشت پیامبر(ص) از جنگ تبوک که در واقع بدون درگیری بود، عبدالله بن ابی بیمار شد، پیامبر به عیادت او رفت. وی از پیامبر خواست که پس از مرگ لباس خود را بر او بپوشاند. پیامبر در تشییع جنازه شرکت و به وصیت او عمل کرد. چون برخاست بر او نماز بگذارد، عمر بن خطاب اعتراض نمود و یادآور اعمال و پیمان شکنی‌های عبدالله بن ابی شد و سخنان خود را تکرار می‌کرد. پیامبر(ص) خواست از او فاصله بگیرد و چون عمر اصرار ورزید، فرمود این کار در اختیار من گذاشته شده است اگر بدانم در صورتی که بیش از هفتاد بار برای او استغفار کنم آمرزیده می‌شود، این کار را می‌کردم. گفته شده منظور از آیه‌ی قرآن که استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم (توبه: ۸۰)<sup>۱</sup> اشاره به سخن پیامبر(ص) بوده است. (واقعی، المغازی، ۱۰۵۸/۲؛ القمی، تفسیر القمی، ۱/۳۰۲) اندکی بعد از این که پیامبر بر عبدالله بن ابی نماز گزارد آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی توبه نازل شد که لاتصل علی احد منهم مات ابداً و لات تقم علی قبره. (واقعی، المغازی، ۱۰۵۸/۲)

پیوسته منافقان در کنار پیامبر(ص) بوده و خواهان نابودی و شکست او بودند. به هنگام بازگشت از غزه‌ی تبوک (سال نهم هجرت) گروهی از آنان خواستند پیامبر(ص) را از گردنه‌ی هرشی پرت کنند، به شتر پیامبر حمله کردند و برخی از بارهای پیامبر هم فرو ریخت اما موفق نشدند. زمانی که اسیدبن حضیر رهبر اوسی‌ها آگاه شد از رسول خدا خواست دستور دهد تا هر قبيله، فردی را که به این کار اقدام کرده است بکشد، تا قاتل از قبيله‌ی خودش باشد.

وی می‌پرسید «آیا چنین افرادی را باید به حال خود گذاشت، تا کی با آنها به ملایمت برخورد کنیم؟ اکنون هم که در کمال خواری و کمی قرار دارند و اسلام مستقر

۱- در برخی از تفاسیر آمده است که پیامبر(ص) به درخواست پسر عبدالله بن ابی برای پدرش استغفار کرد.

شده است باید کسی از آنها باقی باشد؟» پیامبر فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند همین که محمد، از جنگ با مشرکان آسوده شد، به کشتن اصحاب خود دست یازید. اسید گفت: آنها از اصحاب نیستند. پیامبر فرمود مگر تظاهر به گفتن لا اله الا الله نمی‌کنند. پیامبر(ص) نه تنها از کشتن آنها نهی کرد حتی از فاش کردن نامشان خودداری نمود و به اصحابی که حدس زده بودند اینان چه کسانی هستند دستور داد که آنها را معرفی نمایند. (همان، ۴۱۲-۱۰۴۲)

پیش از خروج پیامبر(ص) از مدینه برای فتح مکه (سال هشتم هجرت) یکی از منافقان به نام حاطب متوجه شد و ساره را برای خبر رسانی به قریش، به مکه فرستاد. وقتی ساره دستگیر گردید پیامبر حاطب را خواست و به او گفت چرا چنین کردی، گفت خدا می‌داند که من مسلمانم و از دین برنگشته‌ام اما خانواده‌ی من در مکه در میان قریش هستند و دارای قبیله‌ای هم نیستم. خواستم از این راه بر قریش حقی پیدا کنم. عمر بن خطاب خواست حاطب را به قتل رساند ولی پیامبر مخالفت کرد و او را به سکوت امر فرمود. (الطبری، تاریخ، ۲/ ۳۲۸)

عینة بن حصن فزاری ابتدا از مشرکان بود. پیامبر(ص) روابط دوستانه با او برقرار کرد حتی در سال پنجم هجرت هنگامی که سرزمین او دچار قحطی شده بود به او اجازه داد که از سرزمین‌های مسلمانان به عنوان چراگاه استفاده کند. (ابن سعد، الطبقات، ۲/ ۶۲) او یک بار اسلام آورد سپس مرتد شد. (آیتی، تاریخ پیامبر، ۳۷۹) در چندین جنگ از جمله جنگ‌های خندق (واقعی، المغازی، ۱/ ۴۳۳) و خیبر (همان، ۲/ ۶۵۰) بر ضد مسلمانان برخاست. در سال ششم هجرت بر شتران مسلمانان حمله کرد و ابوذر را که برای عقب راندن او رفته بود، در داغ فرزند نشانده و زنش را اسیر کرد. (مقریزی، الامتاع الاسماع، ۱/ ۲۵۹) ابن هشام، السیره، ۳/ ۷۵۱) پس از این که مسلمان شد، در زمره‌ی منافقان قرار گرفت. گفته شده که منظور قرآن از آیه‌ی «ممن حولکم من الاعراب منافقون ومن اهل المدینه مردوا علی النفاق (توبه: ۱۰۱)»، عینة بن حصن و قومش بودند. (واقعی، المغازی، ۲/ ۱۰۲۵ و ۱۰۷۲) طوسی، التبیان، ۵/ ۲۸۸) پیامبر(ص) او را برای دعوت قبیله ثقیف فرستاد. وی در نهران آنها را به مقاومت در برابر مسلمانان و پیامبر فراخواند. حضرت خبردار شد و در مقابل ادعاهای دروغ او که به نفع مسلمانان سخن گفتیم، ابتدا سکوت کرد، سپس فرمود تو دروغ

می‌گویی. عمر بن خطاب در اینجا نیز ناراحت شد و از رسول خدا خواست اجازه دهد او را بکشد. پیامبر مخالفت کرده، فرمود نباید مردم بگویند که من یاران خود را می‌کشم. (واقعی، المغازی، ۱/۲، ۹۳۳)

عیینه همچنان به رفتار منافقانه‌ی خود ادامه می‌داد. زمانی آشکار کرد که هدف شرکت او در جنگ با قبیله‌ی ثقیف، دست یافتن به زنان آنها بوده است (الطبری، تاریخ، ۲/۲۵۵). عمر سخنان او را به اطلاع پیامبر رساند، حضرت لبخندی زد و فرمود این سالار احمق را رهایش کن (واقعی، المغازی، ۱/۲، ۹۳۷). واقعی در کتاب مغازی موارد دیگری از نافرمانی‌های عیینه بن حصن را نسبت به پیامبر نوشته است. (۳/۲ - ۹۵۱) اما پیامبر اجازه‌ی قتل او را نداد، و در فتح مکه صد شتر از سهم مؤلفه القلوب به او بخشید. (همان، ۱/۲، ۹۴۶) وی بعدها هنگامی که طلیحه ادعای پیامبری کرد به او پیوست. (ابن اثیر، اسدالغابه، ۱/۴، ۳۳۱)

منافقان در برابر این رفتارهای پیامبر(ص) صفت ساده دلی و زودباوری به او دادند و در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۶ آمده است منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذُنٌ خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین: (بعضی از منافقان آنانی هستند که همواره رسول خدا را آزار می‌دهند و می‌گویند ساده دل و زودباور است بگو زودباور من خیری برای شماست. رسول به خدا ایمان آورده و به مؤمنان اطمینان دارد و برای مؤمنان شما رحمت الهی است.)

در شأن نزول این آیه گفته‌اند: عده‌ای از منافقان از جمله جلاس بن سدید، مخشی بن حمیر و ودیعۀ بن ثابت جمع شدند و خواستند پشت پیامبر(ص) بدگویی کنند. برخی گفتند این کار را نکنید، ممکن است او خبردار شود، دیگران گفتند محمد گوش است اگر به او خبر دادند قسم می‌خوریم که تصدیقمان می‌کند، در نتیجه آیه‌ی فوق نازل شد. (قرشی، قاموس قرآن، ۱/۵۵)

## پیامبر و اهل کتاب

مذاهب موجود در زمان رسول خدا(ص) در عربستان، غیر از بت پرستی و تعداد بسیار اندکی حنیفان، ادیان مسیحی، یهود و کمی مجوس بود. رسول خدا هرگز با اهل

کتاب به خاطر دینشان نجاتید، مگر زمانی که دست به توطئه زدند. در این جا به روابط پیامبر(ص) با مجوسان و مسیحیان و یهودیان می‌پردازیم.

### پیامبر و مجوسان

آیین مجوس در میان قبیله‌ی تمیم وجود داشت. (ابن قتیبه، المعارف، ۶۲۱) از جمله مجوس تمیم، زرارة بن عرس تمیمی و پسرش و اقرع بن حابس مشهور بودند. البته در منابع از روابط بین پیامبر و آنان به عنوان پیرو آئین مجوسی یاد نشده است. اقرع بن حابس با پیامبر ارتباط داشت ولی ظاهراً اسلام را قبول نداشت. در جنگ با هوازن زمانی که پیامبر خواستند اسرای هوازن آزاد گردند، بسیاری از انصار و مهاجران همراه پیامبر بوده و موافقت کردند، ولی اقرع گفت من و بنی تمیم از حق خود نمی‌گذریم. با وجود این پیامبر(ص) برای او سهمی در اموال مؤلفه القلوب قرار داد و صد شتر به او بخشید عده‌ای به پیامبر اعتراض کردند که چرا چنین کردی فرمود من از او دلجوئی کردم تا اسلام آورد. (ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۹۳۰)

در محرم سال نهم هجرت، غنینه بن حصن از جانب پیامبر(ص) مأموریت یافت که گروهی از بنی تمیم را که به روی مأمور جمع‌آوری صدقات شمشیر کشیده بودند گوشمالی دهد. وی به آن محل رفته و افرادی از قبیله را اسیر گرفت. اقرع بن حابس و جمعی از بنی تمیم نزد پیامبر آمدند و آزادی اسرای خود را خواستند، رسول خدا نیز اسیران را آزاد کرد. (ابن سعد، الطبقات، ۲/ ۱۶۱)

احتمالاً در بین اعراب یمن مجوس وجود داشت (۱۱۰، ۵: "Morony Madjus") ولی بین آنها و پیامبر برخوردی پیش نیامد.

پس از آنکه مسلمانان در زمان پیامبر متوجه عمان و بحرین شدند با مجوسی‌ان آنجا روبرو گردیدند، ولی با آنها درگیر نشدند فقط به عنوان افراد اهل کتاب که تحت تسلط حکومت پیامبر قرار دارند از آنها درخواست شد که جزیه بپردازند و این همچون صدقاتی بود که مسلمانان می‌پرداختند. بلاذری می‌نویسد: پیامبر(ص) ابتدا ابوزید را همراه نامه در سال ششم هجری به سوی عبید و حیفر ازدی، سپس عمرو بن عاص را در

سال هشتم به عمان فرستاد. پیامبر به ابوزید فرمود از مسلمانان صدقه و از مجوس جزیه بگیرد.<sup>۱</sup> (بلاذری، فتوح البلدان، ۸۶)

پیامبر(ص) در سال هشتم هجرت علاء بن عبدالله حضرمی را به بحرین فرستاد تا مردم آنجا را به اسلام دعوت کند یا از آنها جزیه بگیرد. نامه‌ای نیز به منذر بن ساوی و سیبخت مرزبان هجر نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد. آن دو مسلمان شدند و همراه آنها بسیاری اسلام آوردند اما با مجوس و یهود و نصاری مصالحه کرده و قراردادی بین مردم بحرین و علاء منعقد گردید که بلاذری متن آن را آورده است. (همان، ۸۵) بلاذری هم چنین به نامه‌ای از پیامبر اشاره دارد که به مجوس هجر مستقیم نوشته شد و آنها را به اسلام دعوت کرد و فرمود اگر اسلام آورند مثل ما خواهند بود و اگر سرپیچی کنند باید جزیه بپردازند. (همان، ۸۷)

فرمان پیامبر در مورد گرفتن جزیه از مجوسان هجر که به نظر مردم مکه اهل کتاب نبودند، باعث اعتراض آنها به پیامبر گردید. گفته شده آیه ۱۰۴ سوره‌ی مائده یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون در جواب آنان نازل شد. (رازی، تفسیر ابوالفتح، ۴ / ۲۵۴؛ حمید الله، وثائق، ۱۰۶)

## پیامبر و مسیحیان

آیین مسیحیت در مکه و مدینه تقریباً مطرح نبود. مسیحیان بیشتر در نجران و نواحی شمال غربی بین غسانیان و تغلب و قضاعه و در شمال شرقی عربستان در میان مردم حیره کم و بیش رواج داشت. (ابن قتیبه، المعارف، ۶۲۱؛ ایتی، تاریخ پیامبر، ۱۱)

در مکه چند تنی از قریش از بنی اسد بن عبدالعزی به دین مسیح گرویدند که از جمله‌ی آنان عثمان بن حویرث و ورقه بن نوفل بودند. (یعقوبی، تاریخ، ۱ / ۳۳۶) رابطه‌ی

۱- آیه‌ی مربوط به جزیه آیه‌ی «قاتلو الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یرمون ما حرم الله و رسوله و لا یؤمنون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدو هم صاغرون توبه: ۲۹». می‌باشد که شأن نزول آن را هنگام غزوه تبوک سال نهم هجرت ذکر کرده‌اند. (طبرسی، مجمع البیان، ۵ / ۳۴؛ ابو عبیده، الاموال، ۲۹) ولی در متون تاریخی لفظ جزیه قبل از سال نهم ذکر شده است و به سال ششم برمی‌گردد. (ر.ک جعفری فائزی، سیاست خارجی پیامبر اسلام، ۲۹۸-۲۸۶)

پیامبر با ورقه بن نوفل عموزاده‌ی خدیجه خوب بود. اشعاری به ورقه نسبت داده‌اند که در مدح پیامبر سرود:

یعفو و یصفح، لا یجزی بسیئه و یکظم الغیظ عند الشتم و الغضب

(مسودی، مروج الذهب، ۱/ ۷۳)

همه‌ی کلمات این شعر از گذشت پیامبر(ص) سخن دارد.

چند تن از غلامان رومی و غیر رومی نیز در مکه می‌زیستند و مسیحی بودند. چون موضوع بحث در مکه نیست فقط این مقدار اشاره می‌شود که ارتباط پیامبر با مسیحیان در مکه دوستانه بود تا آنجا که قریش عنوان کردند پیامبر مطالب خود را از غلامان نصرانی می‌گیرد. (مجلسی، بحارالانوار، ۱۱۸/۹ و ۱۱۷، ۱۹۰) در این باره آیات ۱۰۳ سوره‌ی نحل نازل گردید: و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشّر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین و سخن مردم مکه را رد کرد زیرا زبان آن اشخاص غیر عربی و غیر فصیح بود ولی زبان قرآن، عربی و فصیح است. (رک طوسی، التبیان، ۱۶/ ۴۲۶؛ مکارم شیرازی، نمونه، ۱۱/ ۴۰۷) پیامبر پس از فتح مکه، برای شخص نصرانی در مکه، مبلغ اندکی به عنوان جزیه قرار داد. (البیهقی، معرفه السنن و الآثار، ۱۷/ ۱۲۱)

در مدینه مسیحیت پیرو نداشت اما از این شهر پیامبر(ص) با مسیحیان اطراف ارتباط برقرار کرد و از آنها دعوت کرده به مدینه بیایند و با اسلام آشنا شوند. در پی این دعوت بود که شصت تن از مسیحیان نجران که چهارده تن آنها اشخاص سرشناس بودند به مدینه آمدند. در رأس این گروه عاقب<sup>۱</sup> شهر نجران یعنی عبدالمسیح، سید نجران به نام ایهم و اسقف شهر به نام حارثه بن علقمه قرار داشتند. پیامبر(ص) آنها را در مسجد مدینه پذیرفت و اجازه داد که عبادت خود را به سوی مسجد الاقصی در مسجد انجام دهند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۲/ ۴۱۳)

پس از این که بحث‌هایی بین آنها صورت گرفت بنا را به مباحثه گذاشتند و چون سادگی پیامبر و همراهان او را دیدند و به خلوص پیامبر پی برده پشیمان گردیدند،

۱- سه شخصیت مهم در اداره‌ی نجران تأثیر داشتند که امور سیاسی و مذهبی و اجتماعی شهر را به عهده داشتند. عاقب امیر و صاحب رأی بود و تمام کارها با مشورت او انجام می‌شد. سید ریاست مجالس و اجتماعات مردم نجران را به عهده داشت و اسقف رهبر امور مذهبی شهر بود. (زرگرزاد، تاریخ، ۵۴)

درخواست پرداخت جزیه کردند. به این ترتیب مسیحیان نجران به پرداخت جزیه آن هم مقدار اندکی با پیامبر راضی شدند. (الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ۱/ ۲۵۷)

وفد‌هایی از مسیحیان به مدینه آمدند از جمله شانزده مرد تغلیبی که بر خود صلیب زرین آویخته بودند بر رسول خدا وارد شدند و در خانه‌ی رمله دختر حارث سکنی گزیدند. رسول خدا با نصرانیان مصالحه کرد که بر دین خود باقی بمانند ولی فرزندان خود را به نصرانیت در نیاورند. (ابن سعد، الطبقات، ۱/ ۳۱۶)

وفد دیگر، ربیعہ عبدالقیس بود. پیامبر(ص) از مردم بحرین خواست بیست تن را نزد او برای تحقیق در اسلام بفرستند. در بین آنها عبدالله بن عوف اسجع و دو خواهر زاده‌اش جارود و منقذبن حیان بودند. پیامبر آنها را در خانه‌ی رمله دختر حارث به مدت ده روز پذیرایی کرد. جارود مسیحی مسلمان شد و عبدالله اشجع سؤالاتی از پیامبر در زمینه‌ی فقه و قرآن پرسید، پیامبر به آنها جوایزی عطا فرمود. (همان، ۱/ ۳۱۴)

در سال نهم هجرت که پیامبر(ص) برای غزوه‌ی تبوک عازم شد، با اقوام مسیحی روبرو گردید. در تبوک حاکم ایله، یُحَنَّة بن رُؤبه نزد پیامبر آمد و با آن حضرت مصالحه کرد و جزیه پرداخت. پیامبر(ص) امان نامه‌ای برای او و مردم ایله نوشت و امنیت کشتی‌ها و مرکب‌های آنان را در دریا و خشکی تعهد کرد. (رک ابن هشام، السیره النبویه، ۴/ ۹۵۲؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ۲/ ۶۶)

بنابر آنچه ذکر شد پیامبر(ص) درگیری با مسیحیان نداشتند و تنها درگیری، با مردم دومة الجندل بود که نیاز به توضیح دارد.

در سال پنجم هجرت رسول خدا خبر یافت که گروهی عظیم در دومة الجندل جمع شده و بر مسافران و رهگذران ستم می‌کنند و آهنگ مدینه دارند. برای عقب راندن آنها، همراه هزار تن عازم گردید اما دشمن گریخته بود و پیامبر بدون درگیری به مدینه بازگشت. حاکم دومة الجندل اکیدربن عبدالملک مسیحی بود و از امپراطوری روم دستور می‌گرفت.

سال بعد عبدالرحمان بن عوف به دومة الجندل رفت و به دستور پیامبر، آنها را به اسلام دعوت کرد. رهبر مسیحی بنی کلب اصبع بن عمرو، مسلمان شد و بسیاری از قبیله‌ی او نیز مسلمان شدند و بقیه جزیه پرداخته به آیین مسیحیت باقی ماندند. در این سریه هم درگیری پیش نیامد. (ابن سعد، الطبقات، ۲/ ۸۹؛ ۱/ ۲۸۰-۲۸۱)



پس از بازگشت از تیوک پیامبر(ص) خالدبن ولید را نزد اکیدر بن عبدالملک والی دومه الجندل فرستاد. خالد او و برادرش را اسیر کرد. و نزد رسول خدا آورد. پیامبر(ص) آن دو را امان داد و امان نامه‌ای نوشت و قرار شد جزیه بپردازند و آزاد گردیده به محل حکومت خود برگشتند و خالد اموالی که از آنها به مصالحه گرفته بود بین سپاهیان تقسیم کرد. (مقریزی، امتاع الاسماع، ۲/ ۵-۶۴)

### پیامبر(ص) و یهودیان

به علت ساکن بودن تعداد زیادی یهودی در مدینه، پیامبر(ص) روابط بیشتری با یهود داشت. یهودیان در نواحی جنوبی عربستان در یمن ساکن بودند. برخی از آنها حدود قرن اول پیش از میلاد به نواحی شمال عربستان مهاجرت کرده و در یثرب، وادی القری، تیماء، خیبر و فدک ساکن شده و بیشتر به کشاورزی پرداختند. گروهی از اوس و خزرج به علت همسایگی با یهودیان خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر به کیش یهود درآمدند. (یعقوبی، تاریخ، ۱/ ۳۳۶)

پیامبر(ص) پس از هجرت به مدینه در پیمانی که با اوس و خزرج بستند از یهودیان آنها یاد کردند و مفادی را درباره‌ی یهود گنجانند از جمله: هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است، بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌گردد. یهود بنی عوف و بردگان‌شان با مسلمانان در حکم یک ملت‌اند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را، اما هر که ستم کند خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی جشم، بنی اوس، بنی ثعلبه و بنی شطیبه همان حقوق بنی عوف ثابت است... یهودیان مسلمانان هزینه‌ی جنگ را به سهم خود می‌پردازند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۲/ ۳۵۰) به این پیمان، «موادعه‌ی یهود» نیز گفته‌اند. بنا به نوشته‌ی ابوعبید این یهودیان در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند و سهم خود را می‌گرفتند. (الاموال، ۲۹۶)

بنا به نوشته‌ی طبرسی، پیامبر با سه گروه بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع که در مدینه ساکن بودند نیز پیمانی منعقد کرد که در آن آمده است یهود نباید علیه پیامبر(ص) و یا یکی از یارانش با زبان، دست، اسلحه، مرکب، توطئه کند. اگر یهود این

تعهدات را نادیده بگیرد رسول خدا می‌تواند آنها را کشته، زن و فرزندشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد. مسئول و طرف پیمان بنی نضیر حی بن اخطب، بنی قریظه کعب بن اسد و بنی قینقاع مخیریق بود. (اعلام الوری، ۱/ ۱۵۸)

به این ترتیب پیامبر(ص) با یهودیان هم پیمان شد. بارها اتفاق افتاد که خانواده‌ی پیامبر(ص) از یهودیان قرض می‌گرفتند. (مجلسی، بحارالانوار، ۳۵/ ۲۳۷)

همان طور که پیش از این ذکر شد پیامبر(ص) با هیچ کس از اهل کتاب به خاطر دین و مذهبش جنگ نکرد و دستور قتل هیچ کس را به این خاطر صادر نفرمود. او در جامعه‌ی مدینه که مورد تهدید اقوام مختلف بود اجازه داد چند تن را به خاطر توطئه به قتل برسانند از جمله عصماء بنت مروان که از مشرکان بود و با اشعار خود دشمنان را بر ضد مسلمانان تحریک می‌کرد و رسول خدا و انصار را آزار می‌رساند. (واقعی، المغازی، ۱/ ۱۷۲) همین طور ابوعفک از بنی عمروبن عوف که یهودی بود و در اشعار خود به مسلمانان ناسزا می‌گفت. (همان، ۱/ ۱۷۵) و یا کعب بن اشرف یهودی را (ابن هشام، السیره النبویه، ۲/ ۵۶۴). قتل این افراد مورد اعتراض یهودی‌ها واقع نشد چون آنها این ماجرا را درضدیت با یهود نمی‌دیدند و به خاطر عمل‌های خلاف آنها می‌دانستند.

نخستین نبرد مسلمانان با یهودیان، با یهود بنی قینقاع بود. آنها شروع کننده‌ی پیمان شکنی بودند. در جامعه‌ای که رهبری آن با پیامبر بود زنان و مردان مسلمان با یهودیان ارتباط داشتند، به این جهت زنی مسلمان برای خرید به بازار زرگران یهودی رفته بود و مورد بی‌احترامی و تمسخر مردان یهودی قرار گرفته و به دنبال آن یک یهودی و یک مسلمان به قتل رسیدند. این مطلب سبب شد که پیامبر(ص) یهودیان بنی قینقاع را پیمان شکن دانسته و از آنها بخواهد که از مدینه خارج شوند. با وجود این که در پیمان با آنها، قرار گذاشته شده بود در صورت پیمان شکنی مردان آنها کشته و زنانشان اسیر و اموالشان مصادره گردد ولی اجازه داد که آنها همراه اموال و خانواده‌ی خود از مدینه خارج شوند. (همان، ۲/ ۵۶۲؛ واقعی، المغازی، ۱/ ۱۷۶)

پیامبر به پیمان دوستی خود با دیگر یهودیان ادامه داد. اما زمانی که برای یاری خواستن از بنی نضیر و داور قرار دادن آنها برای پرداخت دیه‌ی خون دو تن که کشته شده بودند به نزد آنها رفت، با وجود این که گفتند از کمک دریغ نخواهد کرد، خیانت کردند و در پی کشتن پیامبر برآمدند. (واقعی، المغازی، ۱/ ۳۶۶) مسلمانان که متوجه شدند

از آنها خواستند در مدت ده روز شهر مدینه را ترک کنند و چون مقاومت بنی نضیر را دیدند به محاصره‌ی آنها پرداختند. بنی نضیر نیز چون وعده‌های یاری بنی قریظه و منافقان را دروغین یافتند تسلیم شدند. در اینجا هم پیامبر به مفاد پیمان نامه که قتل مردان آنها بود عمل نکرد و اجازه داد یهودیان از شهر خارج شده و فقط به اندازه‌ی یک مرکب شتر از اموال خود همراه ببرند. آنها از شهر خارج شده برخی به خیبر و برخی به شام رفتند. بنی نضیر همراه ششصد شتر در حالی که زنانشان جامه‌های حریر و دیبا و زیورهای طلا با خود داشتند در میان هودج‌ها نشسته و دف می‌زدند از شهر خارج شدند. (واقعی، المغازی، ۱/ ۳۷۴) آنها آن مقدار اشیاء قیمتی با خود حمل کرده بودند که بعد در محاصره‌ی خیبر گنج‌های آنان در خرابه‌ای به دست آمد. (آینی، تاریخ پیامبر، ۵۰۶)

با وجود اخراج دو گروه یهودی، یهودیان بنی قریظه در مدینه در حالت احترام می‌زیستند تا آن که در جنگ احزاب (خندق) پیمان شکنی کرده به یاری یهودیان بنی نضیر و قریش آمدند. پیامبر (ص) پس از اطلاع از خیانت آنها، بزرگان مدینه چون سعد بن معاذ رهبر اوس، سعد بن عباده رهبر خزرج، خوات بن جبیر و عبدالله بن رواحه را برای تحقیق نزد آنها فرستاد. بنی قریظه آشکار به همکاری خود اعتراف کرده و اصلاً منکر پیمان بین خود و رسول خدا گردیدند. (آینی، ۳۸۷) این سبب شد که پیامبر (ص) پس از اتمام واقعه‌ی خندق به محاصره‌ی بنی قریظه بپردازد. بنی قریظه به جای اخراج خواستند که سعد بن معاذ درباره‌ی آنان داوری کند. سعد هم بر اساس کتاب تورات پیمانی که قبلاً با رسول خدا بسته بودند، داوری کرد: مردان کشته شوند، اموال غنیمت گرفته شود و زنان و فرزندان آنها اسیر گردند. به نظر می‌رسد در صورتی که به پیامبر روی می‌آوردند، پیامبر حکم دیگری می‌داد. سپس پیامبر همان روشی را که در فتح مکه با مشرکان عمل کرد با یهودیان نیز اعمال کرد. اگر کسی برای فردی یهودی امان می‌خواست، موافقت می‌کرد چنان چه زیربن باطلا<sup>۱</sup> و اموال او را بخشید. (ابن هشام، السیره

۱- زیر بن باطا از یهودیان بنی قریظه بود که هنگام جاهلیت در جنگ بهات بر ثابت بن قیس منت گذاشته و او را آزاد کرده بود. ثابت پس از حکم سعد بن معاذ نزد پیامبر (ص) آمد و خواست که زیر را بر او ببخشد. پیامبر (ص) پذیرفت. زیر بخشش خانواده و اموالش را خواست، ثابت از پیامبر درخواست کرد و آن حضرت موافقت کرد، اما زیر چون شنید که بزرگان یهود چون کمب بن اسد و حی بن اخطب کشته شدند از ثابت درخواست کرد که او را بکشد.

النبویه، ۷۲۴ / ۳؛ واقدی، المغازی، ۵۱۹ / ۱) رفاعه بن سموال<sup>۱</sup> و کسانی که اسلام آوردند در امان ماندند. (واقدی، المغازی، ۵۱۴ / ۱؛ آیتی، ۴۱۶) زنی از یهودیان هم که اسیر شده بود و به پیامبر تعلق گرفت، چون مسلمان نشد آزاد گذاشت. (ابن هشام، السیره النبویه، ۷۲۵ / ۳)

آخرین برخورد پیامبر با یهودیان در خیبر است. خیبریان با بنی نضیر و بنی قریظه همکاری کردند. در ماه رمضان سال ششم هجری به پیامبر خبر رسید که یهود خیبر و مشرکان اطراف آماده‌ی حمله به مدینه هستند. پیامبر، ابتدا عبدالله بن رواحه را مخفیانه برای بررسی فرستاد سپس در ماه شوال عبدالله بن رواحه را همراه جمعی نزد رئیس خیبریان اسیر بن رزام فرستاد و از اسیر خواست نزد پیامبر بیاید تا به ریاست یهود از طرف آن حضرت تعیین گردد و مورد لطف پیامبر قرار گیرد. اسیر همراه سی نفر از یهود با عبدالله بن رواحه به طرف مدینه حرکت کرد ولی در نیمه راه پشیمان گردید و به مسلمانان حمله کرد و درگیری بین دو گروه رخ داد و یهودیان کشته شدند. (ابن سعد، الطبقات، ۷۱ / ۲) این واقعه و اقدامات دیگر خیبریان که پناهنده‌ی یهودیان دیگر بودند سبب گردید، مسلمانان، خیبر را محاصره کنند. یهودیان مقاومت کردند و پس از شکست و تسلیم شدن، املاک خیبر همچنان در دست یهود باقی ماند تا بر روی آن کشاورزی کنند. یهودیانی هم که صلح کردند چون یهود تیماء بر دین خود باقی مانده و جزیه پرداختند. (المسعودی، التنبیه والاشراف، ۲۲۵)

پس از این یهودیان باقی مانده در مدینه، همچنان بر دین خود باقی بودند و در آن شهر به سر می‌بردند و با پیامبر دیدار داشتند. چنان که در جنگ موته یکی از یهودیان درباره‌ی سه فرمانده‌ی پیامبر اظهار نظر کرد. (مسعودی، التنبیه والاشراف، ۲۲۴)

یهودیان در غزوه‌ی تبوک همراه عبدالله بن ابی بودند و چون او از رفتن به تبوک به علت خطرناک بودن جنگ با روم، سر باز زد همراه او به مدینه برگشتند. (واقدی، المغازی، ۹۹۵ / ۲؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ۴۵۰ / ۱) لازم به یادآوری است که از ابتدای ورود پیامبر به مدینه، یهودیان، در موارد بسیاری در کنار منافقان قرار داشتند. همراه آنها به مسجد پیامبر می‌رفتند و به تمسخر پیامبر می‌پرداختند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۳۷۰ / ۲) برخی به تظاهر، ادعای اسلام آوردن کردند ولی به فعالیت خود بر ضد پیامبر ادامه دادند؛ اسامی آنها را ابن هشام ذکر کرده است. (همان، ۳۶۹) گاهی خانه‌ی خود را محل و پایگاه توطئه چینی بر ضد پیامبر قرار می‌دادند.

۱- رفاعه بن سموال از یهودیان بنی قریظه بنا به درخواست ام منذر، یکی از خاله‌های رسول الله بخشیده و آزاد شد.

چنانچه سویلم یهودی خانه‌اش را در اختیار منافقان قرار داده بود. پیامبر(ص) فقط به این اکتفا کرد که خانه را آتش بزند تا اجتماع آنها پراکنده شود. (همان، ۴/ ۹۴۴)

پیامبر(ص) اجازه نمی‌داد که مسلمانان به دشنام یهودیان با فحش پاسخ دهند. به عایشه در برابر فحاشی چند تن از یهودیان فرمود ناسزا مگو زیرا اگر ناسزا مجسمم گردد بدترین و زشت‌ترین صورت‌ها را دارد و ملایمت و بردباری روی هرچه گذاشته شود، آن را زیبا می‌کند. (الحر العاملی، وسائل الشیعه، ۱۲/ ۷۸) وی هم چنین به مسلمانان اجازه‌ی تصاحب اموال یهودیان را نمی‌داد. به اسود راعی شبان یکی از یهودیان خیبر که مسلمان شده بود دستور داد که گوسفندان مرد یهودی را به نزد او بفرستد. (ابن هشام، السیره النبویه، ۳/ ۷۲۶)

از آن چه گذشت معلوم شد که برخلاف مشهور پیامبر(ص) حرمت یهودیان مدینه را نگه داشته است و با وجود احتمال پیمان شکنی، تا زمان آن حضرت با یهودیان خارج مدینه جنگی رخ نداد و پیامبر فقط به گرفتن جزیه اکتفا کرد چنان که از یهود بحرین که اسلام نیاوردند درخواست جزیه نمود. (بلادری، فتوح البلدان، ۸۵)

### نتیجه

مهمترین دشمن پیامبر(ص) بین مشرکان مکه، ابوسفیان بود. وی رهبری جنگ‌های قریش بر ضد پیامبر را بر عهده داشت. هنگامی که قدرت کاملاً در دست آن حضرت بود یعنی زمان فتح مکه، او را عفو کرد و امتیازاتی برای او قائل شد و به عنوان مؤلفه القلوب مبلغ چشمگیری برای او و دو پسرش قرار داد.

قریشیان دشمنان دیگر پیامبر بودند که او را مجبور به مهاجرت به مدینه کردند و با برنامه‌ریزی‌های مختلف سعی کردند پیامبر را شکست دهند ولی رسول خدا با آنها با گذشت رفتار کرد. به هنگام قحطی اموالی برای آنها فرستاد و هنگام فتح مکه فقط دستور قتل ده نفر از آنها را صادر کرد که شش تن از آنان نجات یافتند. شخص تازه مسلمان و یا در حال تردید، زن یا مرد می‌توانست برای مشرکان امان بخواهد و پیامبر(ص) به رغم دستور خود آنها را امان می‌داد.

هیچ یک از منافقان را از خود نراند و در برابر پافشاری برخی از مسلمانان برای رسوایی یا نابودی منافقان مقاومت کرد و مسلمان شدن حتی به ظاهر، سبب سلامت ماندن افراد گردید. نمونه‌ای از رفتارهای بزرگوارانه‌ی پیامبر با عبدالله بن ابی و عیینه بن حصن بیان گردید.

با اهل کتاب: مجوسیان و مسیحیان درگیری و جنگی رخ نداد. فقط با گرفتن جزیه آن هم کمتر از مقداری که به حکومت خود می‌پرداختند اکتفا کرد. پیامبر با یهودیان ابتدا پیمان دوستی بست و تا زمانی که آنها پیمان شکنی نکردند درگیر نشد. به طور کلی پیامبر(ص) دستور قتل هیچ کس را به خاطر مذهب او صادر نکرد. تنها گروهی از اهل کتاب که پیامبر با آنها جنگ کرد یهودیان بودند و آن هم به علت عهدشکنی، فتنه انگیزی و تبلیغات گسترده بر ضد اسلام بود. در هنگام جنگ، در صورتی که فردی یکی از یهودیان پیمان شکن را پناه می‌داد، آن یهودی مورد بخشش پیامبر(ص) قرار می‌گرفت. این رفتارها نشان می‌دهد که رحمت پیامبر(ص) در مدینه هم چنان شامل حال همه‌ی مردم می‌گردید.

## 📖 فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تجدید نظر و اضافات ابوالقاسم گرچی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۲- ابن ابی الحدید (۶۵۶). شرح نهج البلاغه. تحقیق ابوالفضل ابراهیم، موسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع.
- ۳- ابن الاثیر، عزالدین علی (۶۳۰)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق، ۱۹۶۶.
- ۴- -----، اسد الغابه، بیروت: دارالکتاب العربی، بی تا.
- ۵- ابن اعثم الکوفی، احمد (۳۱۴)، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱.
- ۶- ابن حبان (۳۵۴)، صحیح ابن حبان، تحقیق شعیب الارنؤوط، بی جا، موسسه الرساله، ۱۴۱۴/۱۹۹۳ م.
- ۷- ابن سعد، محمد (۲۳۰)، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
- ۸- ابن عبدالبر (۴۶۳ ق)، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲.
- ۹- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله (۲۷۶)، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، القاهرة: دارالمعارف، بی تا.
- ۱۰- ابن قتیبه الدینوری، الامامة و السياسة، تحقیق طه محمد الزینی، بی جا، موسسه الحلبي و شرکاء للنشر والتوزیع، بی تا.
- ۱۱- ابن کثیر (۷۲۴ق)، السیره النبویه، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۶، ۱۹۷۶ م.
- ۱۲- ابن هشام الحمیری (۲۱۸ هـ)، السیره النبویه، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، القاهرة: مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳/۱۹۶۳.
- ۱۳- ابو عبیده، القاسم بن سلام، کتاب الاموال، تحقیق محمد خلیل هراس، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق/۱۹۹۷ م.
- ۱۴- الثقفی، ابراهیم بن محمد (۲۸۳)، الفارات، تحقیق جلال الدین الحسینی الارموی المحدث، طبع الفست، بهمن (۲۷۶).

- ۱۵- بلاذری، ابوالحسن، فتوح البلدان، بیروت، الهلال، ۱۹۸۸م.
- ۱۶- البیهقی (۴۵۸)، معرفه السنن و الآثار، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه بی تا.
- ۱۷- جعفری فائزی پهلایه‌ای، سیاست خارجی پیامبر اسلام، قم: زائر، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۸- حمید الله، محمد، رسول اکرم در میدان جنگ، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، محمدی، ۱۳۶۳.
- ۱۹- الحرالعاملی (۱۱۰۴)، وسائل الشیعہ، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لا حياء التراث، ۱۴۱۴.
- ۲۰- رازی، ابوالفتح، تفسیر ابوالفتح رازی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامی، ۱۳۵۸ ش.
- ۲۱- ----- وثائق یا نامه‌های حضرت ختمی مرتبت و خلفای راشدین، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۶۵ ش.
- ۲۲- زرگر نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- ۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: اداره کل نگارش وزارت کل آموزش و پرورش، ۱۳۴۳.
- ۲۴- الصنمانی، عبدالرزاق (۲۱۱)، المصنف، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بی‌جا: منشورات المجلس العلمی، بی تا.
- ۲۵- الطبری، ابوعلی الفضل بن الحسن (۵۴۸)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- ۲۶- ----- اعلام البوری باعلام الهدی، تحقیق موسسه آل البيت لا حياء التراث، قم: موسسه آل البيت، ۱۴۱۷.
- ۲۷- الطبری، محمد بن جریر (۳۱۰)، تاریخ الطبری، تحقیق من العلماء الاجلاء، بریل: لیدن، بی تا.
- ۲۸- ----- المنتخب من ذیل المذیل، بیروت، الاعلمی، للمطبوعات، بی تا.
- ۲۹- طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن (۴۶۰)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احم حبیب قصیر العاملی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹.
- ۳۰- القاضی النعمان المغربی (۳۶۳)، شرح الاخبار، تحقیق محمد الحسینی الجلالی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴.
- ۳۱- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴ ش.
- ۳۲- القمی، علی بن ابراهیم (ح ۳۰۷ ق). تفسیر علی بن ابراهیم القمی، قم: دارالکتاب الطباعه و النشر، چاپ سوم.
- ۳۳- المسمودی، ابوالحسن علی (۳۴۶)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد یحیی الدین عبد الحمید، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق، ۱۹۸۹ م.
- ۳۴- ----- التنبيه و الاشراف، بیروت: دارصعب، بی تا.
- ۳۵- المقریزی (۸۴۵)، امتاع الاسماع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰، ۱۹۹۹م.
- ۳۶- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتاب الاسلامیه ۱۳۵۳-۱۳۶۶ ش.
- ۳۷- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- ۳۸- واعظ کاشفی، کمال الدین حسین (۹۱۰)، تفسیر مواهب علیه (تفسیر حسینی)، تهران: اقبال، ۱۲۱۷ ش.
- ۳۹- واقدی، محمد بن عمر بن واقد (۲۰۷ ق)، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶.
- ۴۰- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (حدود ۲۸۴ هـ)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: مرکز علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.